

نسخه خوانی (۳۰)

رساله میرزا اشرف طبیب در پاسخ پرسش شاه سلیمان صفوی

۲۷۰-۲۵۳

چکیده: رساله حاضر، در پاسخ پرسشی از سوی شاه سلیمان صفوی است که از طبیب خاص خود، میرزا اشرف پرسیده است. سوال در باره تفاوت عرق گلاب با عرق گوشت یا ماء اللحم است. شاه پرسیده است چرا آب گوشت که به روش عرق گیری بدست می آید، چرب نیست، اما عرق گلاب، سرشار از مواد است. میرزا اشرف بر اساس روش طب سنتی، و مبتنی بر فیزیک یونانی، و با استفاده از مطالب ابن سینا، تلاش می کند توضیح دهد که اشیاء ترکیبی، در وقت عرق گیری، شرایط مختلف دارند. در برخی به راحتی مواد آنها جدا شده و در برخی چنین نمی شود. این رساله، به روش ساده رابطه فیزیک یونانی، و طب سنتی را با روش های درمانی رایج در استفاده از عرقیات نشان می دهد. مسائلی که از نظر علم شیمی و نیز دانش پزشکی امروز اعتباری ندارد، اما به هر حال بخشی از تاریخ علم در کشور ماست.

کلمات کلیدی: مزاج، طبع، غذا، دوا، طب سنتی، عرقیات، گلاب، ماء اللحم، ابن سینا، میرزا اشرف، شاه سلیمان صفوی

Mīrzā Ashraf Ṭabīb's Treatise in Response to Shah Suleiman Safavī's Question

Rasul Jafarian

Abstract: The present treatise is in response to a question asked by Shah Suleiman Ṣafavī to his special physician, Mīrza Ashraf. The question is about the difference between rose water and meat water or Mā'ul-Laḥm. Shah asked why the meat water obtained by distillation is not greasy, but rose water is rich in ingredients. Based on the method of traditional medicine, based on Greek physics, and using Ibn Sīnā's opinions, Mīrza Ashraf tries to explain that composite objects have different conditions in the process of distillation. In some, their components are easily separated, and in others, it is not. This treatise, in a simple way, shows the relationship between Greek physics and traditional medicine with the common treatment methods using distilled herbs, issues that are not valid from the point of view of modern chemistry and medicine today, but in any case, it is a part of the history of science in our country

Keywords: temperament, disposition, food, medicine, traditional medicine, distilled herbs, rose water, meat water, Ibn Sīnā, Mīrzā Ashraf Ṭabīb, Shah Suleiman Ṣafavī.

رسالة الطبيب الميرزا أشرف في جواب سؤال الشاه سليمان الصفوي
رسول جعفریان

الخلاصة: كُتبت هذه الرسالة جواباً على سؤال من الشاه سليمان الصفوي وجهه إلى طبيبه الخاص الميرزا أشرف. والسؤال هو عن الفرق بين ماء الورد المقطر وبين عرق اللحم أو ماء اللحم، حيث تساءل الشاه عن السبب في أن ماء اللحم الذي يُستحصل عليه بطريقة التقطير لا يكون دسماً، أما ماء الورد المقطر فيكون غنيّاً بالمواد المختلفة.

وقد سعى الميرزا أشرف مستنداً على أسلوب الطب التقليدي وعلى قواعد الفيزياء اليونانية والاستفادة من مطالب ابن سينا لتوضيح أن الأشياء التركيبية تكون لها حالات مختلفة أثناء عملية التقطير، ففي بعضها تنفصل المواد بسهولة ويُسر، وفي بعضها الآخر لا يكون الأمر كذلك.

وهذه الرسالة تشير بأسلوب بسيط إلى العلاقة بين الفيزياء اليونانية والطب التقليدي وبين الأساليب العلاجية السائدة في الاستفادة من المقطرات (العرقيات)، وهي مسائل وإن كانت لا اعتبار لها، لا من منظور علم الكيمياء ولا علم الطب المعاصر، إلا أنها على أي حال تمثل جانباً من تاريخ العلم في بلادنا.

المفردات الأساسية: المزاج، الطبع، الغذاء، الدواء، الطب التقليدي، السوائل المقطرة (العرقيات)، ماء الورد، ماء اللحم، ابن سينا، الميرزا أشرف، الشاه سليمان الصفوي.

مقدمه

یکی از ارکان طب سنتی متأخر استفاده از عرقیات گیاهان و عصاره گوشت یا برخی از غذاهای دیگر است که از آن به عنوان دارو استفاده می‌شده است. اغلب چنین فکر می‌شده است که ممکن است خوردن یک گیاه چندان کارساز نباشد، اما استفاده از عرق آن تأثیر سریع‌تر و بهتری خواهد داشت. این مطلب علاوه بر عرقیات گیاهان، درباره ماء اللحم یا آبگوشت هم گفته می‌شده است. به عبارت دیگر عرق حاوی خواص اصلی آن شیء است و آسان‌تر وارد بدن آدمی می‌شود. در واقع بر این باور بودند که بهترین خاصیت غذاها و گیاهانی که جنبه دارویی دارند، عرق آن است.

در قرابادین کبیرذیل حرف «عین مع الرء»، فصلی با عنوان «در بیان نسخ عرق‌های مفرده و مرکبه» دارد که در آن آمده است: «بدان که عرق عبارت از آب مقطر از گلها و شکوفه‌ها و ثمرها و تخم‌ها و برگ‌ها و بیخ‌ها و چوب‌ها است که با آب در قرق و انبیق تقطیر نمایند، و سابق الایام سوی ماء الورد که عرق برگ ورد احمر [گل سرخ] است به فارسی گلاب نامند. مستعمل نبوده و از احداث جدیده است و دست به دست زیاد شده است. و عرق هر چیز لطیف‌تر از جرم آن است و خواص آن قریب به آن، و در بعضی امور از آن اقوی و در بعضی مواد از آن ضعیف‌تر». [قرابادین کبیر، «تهران، ۱۳۹۷» ج ۲، ص ۱۳۲۷] عقیلی سپس از دوروش در «تقطیر عرق‌ها» سخن گفته و سیستم عرق‌گیری از گلاب و دیگر گیاهان را از طریق جوشاندن آنها در آب، بخارشدن آب و خارج شدن آن از یک لوله و سرازیر شدن آب مقطر آن در ظرف بیان کرده است. سپس می‌گوید: «بدان که عرق را بعد از سرد شدن در تنگ یا صراحی شیشه یا چینی و یا مس قلعی دارو یا از روح توتیا نگاه دارند، و سر آن محکم بندند. و آنچه صاحب بو است، مادام که بوی آن با آن است و خوشبو است، قوت آن باقی است و چون ضعیف و زایل شد، ضعیف و باطل می‌گردد». (همان، ص ۱۳۲۸) او از عرق رایانج، عرق لسان‌الحمل، عرق حندقوقا، عرق خلاف یاد کرده و سپس به سراغ «عرق‌های مرکبه» می‌رود. بعد از آن از شماری از عرق‌های ویژه که توصیه برخی از اطبا یا اختصاصی مناطقی مانند هند و جز آن است را شرح می‌دهد و خواص هر کدام را بیان می‌نماید. (ص ۱۳۲۹) بیشتر این موارد از «اطبای هند» یا «مجرین هند» است. به نظر می‌رسد با توجه به اهمیت گیاهان در داروهای طبی هند از قدیم، عرقیات از آنجا به طب سنتی خاورمیانه و نواحی اطراف منتقل شده باشد.

عبارت بالا تصریح دارد که استفاده از عرقیات، امر با سابقه‌ای در طب سنتی رایج در ایران نبوده و تنها درباره گلاب و به احتمال بیشتر برای بوی آن مطرح بوده است. این مطلب که در اواخر قرن دوازدهم نوشته شده، می‌تواند اشاره به آن داشته باشد که عرقیات تا قبل از قرن دهم، چندان رواج یا اساساً کاربردی نداشته است.

در میان عرقیات، نوعی خاص در طب قدیم با عنوان ماء اللحم یا همان عرق گوش وجود داشته که

بارها در متون قدیم ادبی و طبیبی از آن یاد شده است؛ چنان‌که در برخی از بیماری‌ها توصیه به خوردن «ماء اللحم بی‌نان» شده است. (نفایس الفنون، ج ۳، ص ۱۵۳) درباره ماء اللحم که انواع و اقسام داشته و به ویژه برای تقویت قوه باه استفاده می‌شده، شرحی طولانی در قرابادین کبیر (ج ۲، ص ۱۵۲۴-۱۵۳۲) داده شده است.

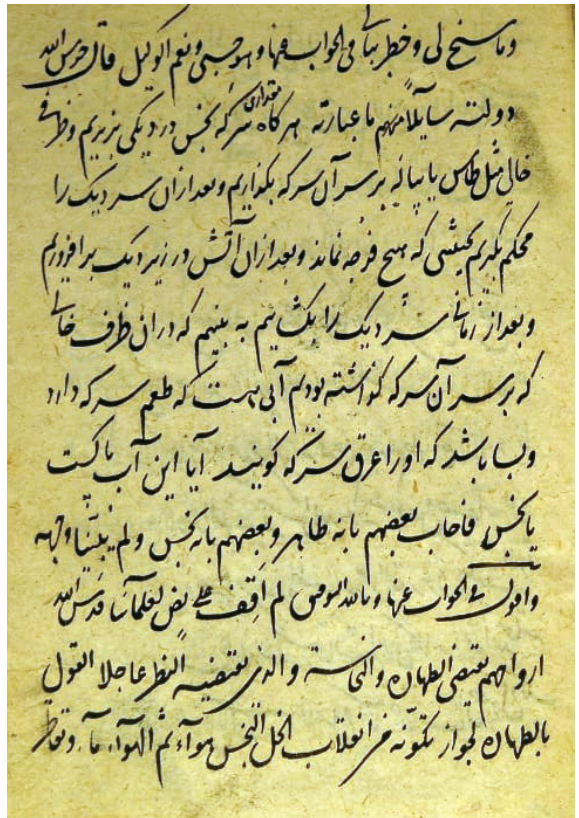
گزارش رساله حاضر درباره پرسش شاه سلیمان درباره تفاوت عرق گوش با گلاب

رساله میرزا اشرف طبیب در پاسخ به یک پرسش شاه سلیمان (سلطنت ۱۰۷۷-۱۱۰۵) درباره عرقیات عنوانی است که می‌توان به این رساله داد. از نظر طرح یک سؤال علمی از سوی شاه صفوی و ارائه پاسخ از طرف طبیب او رساله جالبی است. ادبیات پرسش پادشاهان و پاسخ دانایان زمان، موضوعی است که مواردی از آن را می‌توان در متون قدیمی یافت. این سؤالات از این نظر که روشن‌گر فضای ذهن شاهان است، جالب به نظر می‌آید. زمانی شماری از سؤالات شاه سلطان حسین صفوی را از آقا جمال خوانساری در یک کتابچه منتشر کردم. موارد مشابهی از سوی فتحعلی شاه از شیخ احمد احسایی و برخی از علمای دیگر هست. یک نمونه هم از شاه عباس داریم که جنبه فقهی دارد که بدین شرح است:

«هر گاه مقداری سرکه نجس در دیگی بریزیم و ظرفی خالی مثل طاس یا پیاله بر سر آن سرکه بگذاریم، و بعد از آن سر دیگ را محکم بگیریم، به حیثی که هیچ فرجه نماند، و بعد از آن آتش در زیر دیگ برافروزیم، و بعد از زمانی سر دیگ را بگشاییم ببینیم که در آن ظرف خالی که بر سر آن سرکه گذاشته بودیم، آبی هست که طعم سرکه دارد و بسا باشد که او را عرق سرکه گویند، آیا این آب پاک است یا نجس».

پاسخ دهند می‌گویند، برخی آن را طاهر و برخی نجس می‌دانند و او که قائل به طهارت است، پاسخ داده، آن هم بر اساس «تغییر صورت نوعی» آن.

و اما مورد ما سؤال فقهی نیست، بلکه بحث از تفاوت دو پدیده و آثار آن از نظر علم آن روز است. آغاز این رساله که پاسخ به پرسش علمی شاه وقت است، با ستایش شاه شروع می‌شود و اینکه این شاه، علاوه بر اینکه «یگانه خسروان» و «باج ستان» و «تاج‌بخش» است، «به مزید



عقل و کیاست» و «زیادتی فهم و فرسات» هم آراسته است. دلیلش طرح همین سؤال درباره «فوائد ماء اللحم» است. پرسش این است:

«وجه این چیست که در حالت تبخیر و تصعید، اجزای دهنیه بعضی از مرکبات چون گل و امثال آن جدا شده، بر روی اجزای مائیه قرار می‌گیرد و برخی دیگر که احتمال بر اجزای دهنیه بیشتری دارند، چنین نمی‌باشد؛ چنان‌که ماء اللحم که از لحوم و سمه به طریق معمول به عمل می‌آید و قیاس مقتضی آن است که روغن در آن زیاد بر سایر عرقها پرده‌پوش اجزای مائیه گردد، اصلاً دهنیتی در آن پیدا نیست».

به عبارت دیگر وقتی از گل، گلاب گرفته می‌شود، اجزای گل به راحتی روی آب گرفته شده یا همان عرق جمع می‌شود، اما وقتی از گوشت، عرق گرفته می‌شود، آب گرفته شده رقیق بوده و اجزای روغنی گوشت ضمن عرق‌گیری، به ظرف بالا انتقال نمی‌یابد. سؤال شاه این است که چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟

پاسخ این پرسش در اصل کوتاه و بر اساس نکته‌ای است که نویسنده از طبیعیات شفای بوعلی در بحث تصعید و تبخیر از کتاب کون و فساد نقل کرده است، اما در مقدمه و برای فهم بهتر مطلب سعی کرده است تا بر اساس فیزیک قدیم، شرحی از گرفتن عرقیات در شرایط متفاوت و از اشیای مختلف را شرح دهد. این شرح برای کسی که دوست دارد از مبانی فیزیک قدیم آشنا شود جالب است.

ابتدا چند کلیدواژه را از نقطه نظر علمی و بر اساس مبانی خود شرح می‌دهد: «بخار، دخان، و مزاج» سه مفهوم اولیه هستند که تعریف می‌شوند. مزاج ترکیبی است که بر اثر فعل و انفعال در «ارکان اربعه» در تأثیرگذاری هر یک از گرمی، سردی، تری و خشکی در یک شیء پدید می‌آید. مفهوم بعدی «صورت نوعی» است که حاصل مزاج یا مزاج‌هایی است که در ترکیب اشیای ریزه‌ریزه و درشت‌تر پدید می‌آید. این صورت نوعی می‌تواند جماد، نبات یا حیوان باشد. نویسنده هر یک از این موارد را تعریف می‌کند و مثال می‌زند. جماد مثل «یاقوت و لعل و زمرد و طلا و نقره و مانند اینها» که حس و حرکت ندارند. نبات «مثل انواع گیاه‌ها و تخم‌های آنها و انواع درخت‌ها و میوه‌ها» که حرکت دارند، اما حرکت اختیاری نیست. حیوان چیزی که حس و حرکت اختیاری هم دارد، مانند «آدمیزاد، اسب، گاو، شتر و آنچه زنده باشد».

مفاهیم بعدی «دوا» و «غذا» است که شرح داده می‌شود. «دوا در اصطلاح حکما چیزی را گویند که مزاج داشته باشد و هر گاه وارد بدن آدمی شود، اثری از او در بدن آدمی پدید آید، خواه ضرر باشد خواه نفع». البته و مشروط به آنکه اخلاط اربعه، «خون، بلغم، صفرا و سودا» ایجاد نشود. غذا هم «در اصطلاح حکما چیزی است که مزاج داشته باشد». همین‌طور «صورت نوعی» مناسب همان مزاج

ممکن است به طور مستقیم ترکیبی از ارکان اربعه باشد یا از چیزهایی که از ارکان اربعه درست شده است. غذا تفاوتش با دوا این است که وقتی وارد بدن شود، از او اخلاط اربعه بهم برسد. غذاها مختلف هستند، از بعضی بلغم، از بعضی صفرا یا سودا یا خون پدید می‌آید.

حکما غذا یا دوائی را که از چند چیز که هر کدام مزاجی دارند مرکب شوند و هر کدام از آنها صورت نوعی علی‌حده داشته باشند با خاصیتی مشخص، مرکب القوی گویند. هر چه این ترکیب قوی‌تر باشد، آتش نمی‌تواند اجزای آن را از یکدیگر جدا کند. «مانند طلا که مرکب است از سیماب و گوگرد و آتش». اینجا در برابر آتش، نه بخار برمی‌خیزاند و نه دخان. خاکستر هم ندارد، اما گاهی ترکیب سست است و حتی آب می‌تواند آنها را از یکدیگر جدا کند، مثل «کاسنی که مرکب است از دو جزء یکی لطیف مفتوح... و دیگری کثیف قابض». کافی است آن را در آب بشویند. «جزو لطیف مفتوح از او جدا می‌گردد و داخل آب می‌شود و جزو قابض در جرم او باقی می‌ماند». داستان مرکب و محکمی و سستی در ترکیب، اساس پاسخی است که در ادامه باید به سؤال بدهد.

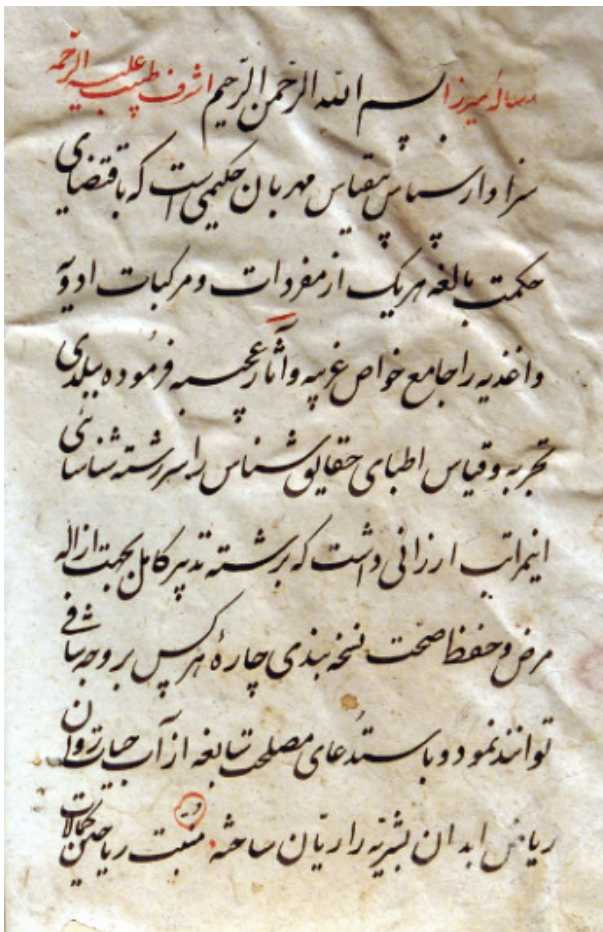
اما اینکه می‌آیند و عرق یک چیز را از آن جدا می‌کنند، برای اینکه مرکب سست و لطیفی پدید آید تا به محض اینکه عرق به دست آمده، وارد بدن می‌شود، جذب بدن گردد: «تا به زودی نفوذ کند در بدن انسان و به فعل آید از او در اعضا اثر و خاصیتی که مطلوب است از آن». در اینجا نویسنده درباره کیفیت کار پدید آوردن عرق را از دیگ‌هایی که اشیا در آن ریخته شده و زیر آن آتش روشن شده، تبدیل به بخار می‌شود، سخن گفته و اینکه «به سبب فعل و انفعال، مزاجی در آنها حاصل می‌شود موافق مزاج دوا یا غذایی که در آن دیگ است، و به تأثیر برودت آبی که در ظرف بیرونی است عرق می‌شود، و قطره قطره می‌چکد و جمع می‌شود». «اهل این صنعت، عرق را روح دوا و غذا گفته‌اند و کلس را بدن آن نامیده‌اند».

اما پاسخ پرسش شاه اینجاست که این مرکب القوی اگر روغن نداشته باشد که هیچ، اما اگر داشته باشد، به دلیلی محکمی اجزاء و «آمیزش جزو روغن با اجزای دیگر» با استحکام، به گونه‌ای خواهد بود که با حرارت آتش، اجزا از یکدیگر جدا نشوند: «با عرق، روغن نمی‌دارد و چربی در عرق محسوس نمی‌شود»، در حالی که اگر مرکب القوی ترکیب سست داشته باشد، به آسانی روغن آن جدا شده همراه عرق شده، روی آن می‌نشیند. این چیزی بود که شاه بر اساس آن، دلیل تفاوت ماء اللحم را با گلاب سؤال کرده بود. بسیار خلاصه، در آنجا مرکب القوی ترکیب سست دارد و حین گرم کردن آن، روغن از آن جدا می‌شود، اما در ماء اللحم چنین نمی‌شود، بلکه یا روغن می‌ماند یا اگر اندکی جدا شود، در آتش می‌سوزد. «ما مکرر از گوشت عرق کشیدیم و مشاهده کردیم که اجزای کثیف آنچه در دیگ بود از روغن و غیر آن سوخته و کلس شده» است.

این جزئیات در چندین صفحه شرح داده شده و سعی شده است بر اساس نظر ابن سینا در

طبیعیات شفا توضیح داده شود. اگر روغن همراه با اجزای ریز بالا رود، می ماند و به آب یا همان عرق منتقل می شود، اما اگر در این تصعید، اجزای دیگر به دلیل استحکام بماند، روغنی که بالا می رود و تصعید می شود، در آتش می سوزد و برای همین به عرق نمی رسد و حس می شود که عرق بدون روغن است. اگر بتوان کاری کرد که روغن با اجزای دیگر بالا رود و در بالا نسوزد، آنگاه به ظرف دوم که عرق به آن می رسد، منتقل می شود. «از اینجاست که عرقها که روغن دارند، مثل گلاب، روغن آنها در کمال حدت و تند و لطافت است؛ زیرا که این روغن اجزای لطیف روغنست که به حرارت آتش تصعید یافته و به بالا رفته است.»

اکنون متن این رساله را که همزمان می تواند علاوه بر پاسخ سؤال، ما را به طور اجمالی با فیزیک قدیم و ارتباط آن با غذا و دارو آشنا کند، تقدیم می کنیم. اصل نسخه در مجموعه شماره ۴۹۴ (برگ های ۱-۲۱) در کتابخانه مدرسه صدر اصفهان نگهداری می شود. این نسخه در سال ۱۳۲۴ خورشیدی از سوی حسن بن ابی الحسن نصیری اصفهانی همراه با کتاب های دیگری به این کتابخانه اهداء شده است.



رساله میرزا اشرف طبیب علیه الرحمه

بسم الله الرحمن الرحيم

سزاوار سپاس بی قیاس، مهربان حکیمی است که به اقتضای حکمت بالغه، هر یک از مفردات و مرکبات ادویه و اغذیه را جامع خواص غریبه و آثار عجیبه فرموده، به بلدی تجربه و قیاس، اطباء حقایق شناس را سررشته شناسای این مراتب ارزانی داشت که به رشته ی تدبیر کامل، به جهت ازاله ی مرض و حفظ صحت، نسخه بندی چاره ی هر کس بر وجه شافی بتوانند نمود و به استدعای مصلحت سابقه از آب حیات روان ریاض، ابدان بشریّه را ریان سخته، مُنبتّ ریاحین کمالات علمیّه و عملیّه گردانید که دیده و روان بصیرت شعار به رشته ی نظر اعتبار، گلدسته بند گلهای الوان معرفت به طریق کافی توانند بود.

و شایسته درود نامعدود، طبیب علت گناه کاری، و مسند آرای محکمه ی حکمت کردگاری، رسول واجب التعظیمی است که از تاب رشک دست و دل کریمش، پیوسته بحر و کان از اخگر یاقوت و مرجان

آتش به جان است و از شرم شکفتگی خُلق عظیمش همیشه گل بوستان از خوی شبنم در عرق ریزی
انفعال و از سرخی چهره در رنگ آمیزی خجالت فراوان، رهنمایی که همگی ارباب فضل و کمال به
نسخه نویسی مطب دانش آل بیهمالش صفحه نگار اقرارند.

دانایی که تمامی اصحاب استعداد به شاگردی اولاد امجادش نسخه‌ی طراز مباحثات و افتخار (علیه
و علیهم الصلاة و السلام) مادامت الادویة رافعة لعوارض الاسقام و الالام.

اما بعد

بر دیده‌وران حقیقت بین و صاحب نظران بینش آیین پوشیده نیست که حضرت حکیم
علی الاطلاق (جَلُّ شأنه و بَهر سلطانه) هر گاه به اقتضای حکمت بالغه و استدعای مصلحت
سابغه بلند اقبال همایون فالی را در میان افراد بنی نوع انسان و آحاد این زبده‌ی نتایج ارکان برگزیده
در محفل جلوه‌نمایی فضائل ملکات به سریر بالانشینی، ارجمند، و به افسر امتیاز ممتاز و سربلند
ساخت، شاهد همه اقوال و افعال آن خجسته فعال را به مشاطگی عنایت ازلی در جمیع ابواب بر وجه
شایستگی و صواب بهر هفت تمامی آراسته آن فرخنده سمات را در تمام کمالات بر سایر انام تفوق
لاکلام ارزانی می‌فرماید، چنان چه در این عهد عشرت آمیز و روزگار خوش همه چیز به محض شفقت
بر عالمیان و مرحمت بر جهانیان، بندگان سلیمان مکان سکندر نشان، دارادربان تاجبخش باجستان،
تخت نشین بخت نشان، زیننده‌ی تاج و تخت کیانی، وارث مرتبه‌ی سلیمانی، زبده‌ی سلاطین، یگانه
خسروان روی زمین، خورشید افق ظلّ اللّهی، دژی سپهر سلطنت و پادشاهی، منتخب مجموعه‌ی
دولت و اقبال، رونق افزای معموره‌ی فضل و کمال، شیرازه‌ی نسخه دانشوری، واسطه انتظام لالی،
دقایق پروری شاهنشاهی که خادمی آستانش مخدومی جاودان است و غلامی بندگان آزادی دو
جهان؛ روشن رأیی که:

شعر [انوری]:

غوطه توان داد روز عرض ضمیرش در عرق آفتاب چرخ برین را

حکمت آراییی که:

شعر:

تا عرق فتنه گیرد از ره گرمی کوره نشین کرده خصم دولت و دین را

بلند اقبالی که گل محمدی سیادت نجابت اشتمالش که از شجره‌ی مبارکه‌ی موسویه جلوه‌نماست،
آب و رنگ گلستان همیشه بهار دولت مستدام است؛ همایون فالی که همای سعادت رأی اقبال
بی زوالش که همواره در استخوان بندی بقای سلطنت خلافت انتماست، بر فراز شاخسار آشیان ساز

دوام گلدسته گلستان مصطفوی، نوباوه بوستان مرتضوی، عدل پرور ظلم گذار، سخاگستر ظلم برانداز، السلطان بن السلطان بن السلطان، الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان (خلد الله تعالی ملکه و سلطانه، و أفاض علی العالمین ابدأ عدله و برّه و احسانه) را چنان چه در همه مراتب جاه و جلال بر کافه‌ی سلاطین بلند اقبال برگزیده در میان خسروان جهان و سروران دوران، خورشید سپهر ظلّ اللّهی، صدرنشین انجمن سلطنت و پادشاهی فرموده است، در سایر کمالات علمیه نیز این سریر آرای بارگاه عظمت و اجلال و رونق افزای معموره‌ی فضل و کمال را بر سایر دقیقه شناسان روزگار و حقایق پژوهان دانش مدار تفوق داده، به مزید عقل و کیاست و زیادتی فهم و فراست، امتیاز بی پایان و مزیت بیکران بخشیده است.

مصدق این مقاله و محقق این که حال آن که در این ولا به تقریب ذکر خواص و فواید ماء اللحم، شاهد سؤالی که تا این زمان به خاطر دانش مظاهر هیچ یک از فضیلتی دوران نیامده، به انتظار التفات خاطر ملکوت ناظر والا و اقبال طبع دقت پسند عقده گشا، در نهانخانه خفا پرده نشین نهفتگی و اختفا بود، در آینه حقایق نمای خاطر اقدس این دانش آموز عقل و شعور بار چهره گشایی خطور یافته، بر زبان دقایق ترجمان به این عنوان جریان یافت که:

وجه این چیست که در حالت تبخیر و تصعید اجزای دهنیه بعضی از مرکبات مانند گل و امثال آن جدا شده، بر روی اجزای مائیه قرار می‌گیرند و برخی دیگر که اشتمال بر اجزای دهنیه بیشتر دارند، چنین نمی‌باشند؛ چنان که ماء اللحم که از لحوم دسمه به طریق معمول به عمل می‌آید و قیاس مقتضی آن است که روغن در آن زیاد بر سایر عرقها پرده پوش اجزای مائیه گردد، اصلاً اثر دهنیتی در آن پیدا نیست.

و چون ردّ سؤال منافی شیوه‌ی کریمه‌ی آن زیب افزای اورنگ عظمت و اجلال بود، به نفس اقدس انفس متوجه جواب آن نشده، به کمینه‌ی بنده قدیمی اخلاص نصیب محمد اشرف بن شمس الدین محمد طبیب امر و اشاره فرمودند که به کوره فکر عمیق رفته، بعد از تعمق نظر، وجهی که در حل این اشکال مناسب داند، به زیور استحسان گلاب کشان گل، فضل و کمال آراسته، به موقف عرض اقدس رساند.

و چون به اقتضای کلام الملوک الملوک الکلام، سخن پادشاهان عالم نظام حکمت آیین پادشاه سخنان سایر ارباب کلام، و مقتضی نیست که کلمات دیگران به دستور رعایا ملازم رعایت آن باشند، لهذا در مقام جواب آنچه از فحوای افادات اعظام حکما استفاده نموده بود، به استقبال ورود آن سؤال دقت اشتمال شتافته، خامه صفت سر پبای هر یک از کلمات حکمت آیات آن گذاشته، بعد از تشرف به شرف پابوس چون به خلعت قبول مشرف شد، حسب الامر الاعلی با سؤال نگاشته‌ی صفحه مقال گردید، و المأمور معذور، و من الله الاستغاثة فی کلّ الامور.

فصل

باید دانست که بخار نزد حکما عبارت است از اجزای ریزه ریزه هوا و اجزای ریزه ریزه آب که آمیخته باشند با یکدیگر و گرم شده باشند به سببی مانند آفتاب، و میل به بالا نموده باشند، خواه آن که آمیخته باشد با این اجزا، اجزای ریزه ریزه جسمی دیگر که مزاج داشته باشد یا آن که نیامیخته باشد، بلکه همان اجزای مذکوره تنها باشد.

و دخان نزد حکما عبارت است از اجزای ریزه ریزه آتش و اجزای ریزه ریزه خاک که گرم شده باشند به آتش و آمیخته باشند با یکدیگر، و میل به بالا نموده باشند، خواه آن که آمیخته باشد با این اجزا، اجزای ریزه ریزه جسمی که مزاج داشته باشد یا آن که نیامیخته باشد، بلکه همان اجزای مذکوره تنها باشد.

و مزاج نزد حکما عبارت است از حالتی در جسم که میانه گرمی آتش و سردی آب، و میانه تری هوا و خشکی خاک باشد.

بیان این سخن آن است که هر گاه ارکان اربعه، یعنی آتش و هوا و آب و خاک ریزه ریزه شوند، به حدی که به چشم در نیابند و بهم آمیزند و میانه آنها فعل و انفعال واقع شود، یعنی گرمی آتش سردی آب را بشکنند، و سردی آب، گرمی آتش را بشکنند، و همچنین تری هوا و خشکی خاک یکدیگر را بشکنند، ناچار بهم می رسد در همه این اجزا حالتی که میانه گرمی آتش و سردی آب و میانه تری هوا و خشکی باشد، این حالت را مزاج گویند.

و این مزاج هر گاه در اجزای ریزه ریزه ارکان اربعه بهم رسد، به فرمان حق سبحانه و تعالی بهم رسد چیزی در اجزای مذکوره که حافظ آنها باشد و نگذارد که از یکدیگر بپاشند و به مکان اصلی خود حرکت نمایند.

و گاه باشد که با این اثر که مذکور شد، یعنی جمع کردن اجزا آن چیز را، اثر دیگر نیز باشد که آن نشو و نما فرمودنست، یعنی زیاد کردن طول و عرض و عمق جسمی که مرکب شده باشد از اجزای ارکان اربعه و گاه باشد که آن چیز را با این دو اثر که مذکور شد، یعنی جمع کردن اجزا و نشو و نما فرمودن اثر سیم نیز باشد که آن حس و حرکت اختیاری است و حکما چیزی را که این اثرها از او سر می زند، صورت نوعی می گویند.

پس اگر در جسمی که مرکب شده باشد، از اجزای ارکان اربعه و مزاج در آن پدید آمده باشد، چیزی آفریده شده باشد که اثر او جمع کردن اجزای ارکان اربعه باشد، و آن دو اثر دیگر به آن چیز نباشد آن جسم را جماد گویند. و جماد انواع بیشمار دارد، مثل یاقوت و لعل و زمرد و طلا و نقره و مس و مانند اینها، از آنچه مزاج داشته و نشو و نما و حس و حرکت اختیاری با او نباشد.

پس هر نوعی از جمادات را مزاجی داده‌اند مناسب او، و صورت نوعی در او آفریده‌اند که محافظت کند اجزای او را از تفرقه، و نگذارد که از هم بپاشد. و اگر در جسم صاحب مزاج خیری [کذا. شاید: چیزی] آفریده شده باشد که هم محافظت کند اجزای آن جسم را از تفرقه و هم نشوونما فرماید او را، لیکن اثر حس و حرکت اختیاری در آن جسم نباشد، آن جسم را نبات گویند. و نبات نیز انواع بی‌شمار دارد، و مثل انواع گیاهها و تخمهای آنها و انواع درخت‌ها و میوه‌های آنها، از آنچه رویدنی باشد، لیکن اثر حس و حرکت اختیاری درو نباشد.

پس هر نوعی از نبات را مزاجی داده‌اند مناسب او، و صورت نوعی در او آفریده‌اند که محافظت می‌کند اجزای او را از تفرقه و نشو و نما می‌فرماید او را، لیکن اثر حس و حرکت اختیاری ازو سر نمی‌زند.

و اگر در جسمی که مزاج دارد، چیزی آفریده شده باشد که محافظت اجزای آن جسم را از پراکندگی و نشو و نما فرماید او را، و اثر حس و حرکت اختیاری درو پدید آورد، آن جسم را حیوان گویند و حیوان نیز انواع بی‌شمار مثل آدمی زاده و اسب و گاو و شتر، آنچه زنده باشد.

پس هر نوعی از انواع حیوان را مزاجی داده‌اند مناسب او، و صورت نوعی درو آفریده‌اند که حفظ می‌کند اجزای او را از تفرقه، و جلوه نشو و نما او را بخشیده‌اند، و خلعت سرتاپایی و حرکت اختیاری به او کرامت فرموده‌اند، سبحان الله مالک الملک لا اله الا الله الواحد القهار.

شعر:

در ناپسته احسان گشادست به هر کس هرچه می‌بایست دادست
ضروریات هر کس از کم و بیش مهیا کرده و بنهاده در پیش

جَلّ جلاله و عمّ نواله و عظیم شأنه.

بباید دانست که دوا در اصطلاح حکما چیزی را گویند که مزاج داشته باشد و هرگاه وارد بدن آدمی شود اثری از او در بدن آدمی پدید آید؛ خواه ضرر باشد و خواه نفع، آنچنان اثری که پیش از وارد شدن او به بدن آن اثر در بدن حاصل نباشد، به شرط آن که اخلاط چهارگانه که خون و بلغم و صفرا و سوداست ازو در بدن بهم نرسد و جزو عضوی از اعضای بدن آدمی نشود.

و هر دوائی همچنان که مزاجی دارد، مناسب خاصیت‌ها و اثرها که مطلوب است از آن دوا، همچنان صورت نوعی دارد و مناسب آن مزاج که هم سر می‌زند از آن صورت نوعی خاصیت که در آن دواست از ضرر و نفع به بدن انسان، و هم حفظ می‌کند ترکیب آن دوا را و نمی‌گذارد که اجزای او پراکنده گردند؛ خواه آن که این اجزا ارکان اربعه باشد یا آن که این اجزاء از ارکان اربعه ترکیب یافته باشند.

و غذا در اصطلاح حکما چیزی است که مزاج داشته باشد، و همچنین داشته باشد صورت نوعی، مناسب آن مزاج که سرزند از آن صورت نوعی خاصیت‌ها که در غذا هست و محافظت کند آن صورت نوعی ترکیب غذا را؛ خواه آن که این ترکیب از ارکان اربعه باشد یا آن که این ترکیب از چند چیز باشد که آن چیزها از ارکان اربعه ترکیب یافته باشند.

و شرط است در غذا این که هر گاه وارد بدن شود، اخلاط اربعه از او بهم رسد، و رفته رفته این اخلاط جزو هر عضوی از اعضای بدن انسان شوند و غذاهای مختلف می‌باشند و از بعضی از آنها خون بیشتر بهم می‌رسد، و از بعضی بلغم، و از بعضی صفرا، و از بعضی سودا.

و دوا نباتی می‌باشد و حیوانی می‌باشد، و از نوع جماد نیز می‌باشد، و غذا بیشتر از نوع نبات یا نوع حیوان می‌باشد.

و بیاید دانست که دوا و غذا گاه هست که اول بار مرکب می‌باشد از ارکان اربعه، و گاه هست که اول بار مرکب نمی‌باشد از ارکان اربعه، بلکه اول بار مرکب می‌باشد از چیز چند که آن چیزها مرکب می‌باشند از ارکان اربعه. و هر یک از آن چیزها مزاجی دارد غیر مزاج آن چیز دیگر. پس در این صورت ترکیب دوا و غذا از ارکان اربعه در مرتبه دوم باشد، نه در مرتبه اول.

و همچنان که دوا و غذا در ترکیب از ارکان اربعه مزاجی دارند که از فعل و انفعال ارکان اربعه بهم رسیده است، و صورت نوعی دارند که تابع این مزاج افتاده است، و حفظ کرده است ترکیب دوا و غذا را از ارکان اربعه، و خاصیت‌ها در دوا و غذا پدید آورده است، همچنان دوا و غذا در ترکیب از آن چیزها که مرکبند از ارکان اربعه مزاجی دارند که از فعل و انفعال آن چیزها بهم رسیده است، و صورت نوعی دارند که تابع این مزاج افتاده است، و حفظ کرده است این صورت نوعی ترکیب دوا و غذا را از آن چیزها، و خاصیت‌ها در دوا و غذا پدید آورده است، مثل شیر که مرکب است اول بار از پنیر و روغن و مائیت که آن را ماء الجبن گویند، یعنی آب پنیر و در هر یک از این سه چیز مزاجی هست، مخالف مزاج آن دیگر که این مزاج از فعل و انفعال ارکان اربعه بهم رسیده است.

و همچنین در هر یک از آن سه چیز صورت نوعی و خاصیت‌ها هست که تابع مزاج او افتاده است مخالف صورت نوعی و خاصیت‌ها که در آن دیگر است. همچنین در شیر نیز مزاجی هست غیر مزاج هر یک از آن سه چیز که این مزاج از فعل و انفعال هر یک از آن سه چیز بهم رسیده است، و صورت نوعی و خاصیت‌ها هست غیر صورت نوعی و خاصیت‌ها که در هر یک از آن سه چیز است. و حکما شیر و مانند شیر را از آنچه مرکب شده باشد از چیز چند که هر یک از آن چیزها مزاجی علی حده و صورتی علی حده و خاصیتی علی حده داشته باشد، مرکب القوی می‌گویند، و آمیزش اجزای اولی در مرکب القوی گاهست به مرتبه‌ای محکم است که آتش اجزای او را از یکدیگر جدا

نمی‌تواند کرد، و ترکیب او را از هم نمی‌تواند پاشید، مانند طلا که مرکب است از سیماب و گوگرد و آتش، هر چند تند باشد، و تأثیرش در طلا به طول انجامد، از او بخار برمی‌خیزاند و نه دخان و نه انگشت می‌گرداند او را و نه خاکستر.

و گاهست که آمیزش اجزا در مرکب القوی به مرتبه‌ای سست است که آب اجزای او را از یکدیگر جدا می‌کند، مثل کاسنی که مرکب است از دو جزو، یکی لطیف مفتوح که می‌گشاید سدها و گرفتگی‌ها را که در رگ‌های بدن بهم می‌رسد و دیگری کثیف قابض که در هم می‌کشد اعضا را و سستی را از آنها می‌برد. و به این‌که کاسنی را در آبش بشویند جزو لطیف مفتوح از او جدا می‌گردد و داخل آب می‌شود، و جزو کثیف قابض در جرم او باقی می‌ماند. و در میانه نهایت استحکام و نهایت سستی که در آمیزش اجزای مرکب القوی هست، دو مرتبه هست که آمیزش اجزا، نه در نهایت استحکام است و نه در نهایت سستی. یکی آن به سُستن اجزا از هم جدا نشوند، بلکه باید جوشانید تا جدا شوند، مانند عدس که مرکب است از دو جزو، یکی جزو لطیف محلل و دیگری کثیف قابض که به جوشانیدن جزو لطیف محلل از جزو کثیف قابض جدا شده با آب می‌آمیزد و جزو کثیف قابض در جرم او باقی می‌ماند، و به سُستن جدا نمی‌شوند، و دویم آن‌که به جوشانیدن نیز جدا نشوند، بلکه باید سوزانید تا جدا شوند، مانند بابونه که مرکب است از دو جزو، یکی لطیف محلل و دیگری کثیف قابض که به سوزانیدن جزو لطیف محلل به شعله و دود بالا می‌رود و برطرف می‌شود. و خاکستر که می‌ماند جزو کثیف قابض بابونه است و به جوشانیدن جدا نمی‌شود.

[هدف از کشیدن عرق از دوا و غذا]

و ببايد دانست که غرض از کشیدن عرق از دوا یا غذا آن است که بدست آید چیزی لطیف که مزاج او موافق مزاج دوا یا غذایی باشد که عرق از او کشیده می‌شود تا به زودی نفوذ کند در بدن انسان و به فعل آید از او در اعضا، اثر و خاصیتی که مطلوب است از آن دوا یا غذا. و این عرق کشیدن میسر نمی‌شود مگر به مددکاری آب و آتش. به این روش که دوا یا غذا را خرد کنند و بکوبند، اگر صلب و سخت باشد، یا به یکدیگر بمالند، اگر نرم و سست باشد، و در دیگری کنند و قدری آب به آن اضافه نمایند و بعد از آن ضم کنند به آن دیگ آلت‌ها که در کارست از برای عرق کشیدن و آتش در زیر دیگه برافروزند تا برخیزد از آنچه در آن دیگ است به حرارت آتش بخار و دخان، و این بخار و دخان اجزای ریزه ریزه آب است و هوا، و اجزای ریزه ریزه آتش و خاک، و اجزای ریزه ریزه دوا یا غذایی که در آن دیگ است که همه این اجزا با یکدیگر آمیخته می‌شود.

و در این آمیزش فعل و انفعال در میانه‌ی آنها واقع می‌شود و به سبب این فعل و انفعال مزاجی در آنها حاصل می‌شود، موافق مزاج دوا یا غذایی که در آن دیگ است، و به تأثیر برودت آبی که در ظرف بیرونی است، عرق می‌شود و قطره قطره می‌چکد و جمع می‌شود. و آنچه در دیگ می‌ماند که آن را

کلس می‌گویند، اجزای کثیف دوا یا غذایی است که در دیگ است؛ زیرا که اجزای لطیف دوا یا غذا به بخار و دخان به بالا رفته‌اند و اهل این صنعت عروق را روح دوا یا غذا گفته‌اند و کِلپس را بدن آن نامیده‌اند.

و گفته‌اند که غرض از عرق کشیدن آن است که لطافت روح آنچه در دیگ است، از کثافت بدن آن جدا شود.

پس می‌گوییم که آنچه در دیگ است، هر گاه مرکب القوی باشد، یا روغن در خمیره‌ی وجود او داخل است، یا داخل نیست. اگر داخل نباشد، عرق روغن نمی‌دارد و چرب نمی‌باشد. و همچنین هر گاه داخل باشد، و آمیزش جزو روغن یا اجزای دیگر، آن قدر استحکام داشته باشد که به حرارت آتش هر چند تند باشد و تأثیر آن به طول انجامد، اجزا از یکدیگر جدا نشوند با عرق روغن نمی‌دارد، و چربی در عرق محسوس نمی‌شود. و اگر روغن در خمیره‌ی وجود آنچه در دیگ است داخل باشد، و آمیزش او با اجزای دیگر سست باشد، اگر آن قدر سست است که در اول تأثیر حرارت از اجزای دیگر جدا می‌شود، در این صورت آنچه لطیف است از این روغن که جزو مرکب القوی است، و همچنین آنچه لطیف است از آن جزو دیگر، همه با هم به حرارت آتش ریزه‌ریزه می‌شوند و به مصاحبت بخار و دخان بالا می‌روند؛ چون اجزای آتش در آنچه بالا می‌رود داخل است، اجزای روغن آنچه نزدیکتر است به اجزای آتش، آتش می‌گردد و آنچه اندکی دورتر است، هوا می‌شود. پس اجزای روغن در بخار و دخان به حال خود باقی نمی‌ماند تا در عرق ظاهر شود، مگر اندکی که اتفاق نیفتد که به اجزای آتش برخورد، و این قلیل یا در عرق محسوس نمی‌شود یا محسوس می‌شود از غایت کمی قابل آن نیست که آن را جمع توان کرد، مانند عرقی که از گوش می‌کشند و روغن نمی‌دارد. و ممکن است که هر گاه آتش در زیر دیگ بسیار ملایم باشد، عرق گوشت روغن داشته باشد؛ زیرا که در این صورت بخار بیشتر بالا می‌رود و دخان کمتر. و هر گاه دخان کم داشته باشد، اجزای آتش در آنچه بالا می‌رود بسیار کم خواهد بود. پس اکثر اجزای روغن به حال خود باقی می‌ماند و نه آتش می‌گردد و نه هوا. پس ناچار در عرق ظاهر می‌باشد. و ما مکرر از گوشت عرق کشیدیم و مشاهده کردیم که اجزای کثیف آنچه در دیگ بود، از روغن و غیر آن سوخته و کلس شده، اشکنه غلیظ در نهایت غلظت با کلس سوخته در ته دیگ مانده بود و عرق گوشت اکثر اوقات روغن نداشت، و گاهی که داشت چون به حرارت آتش بسیار لطیف شده بود، نزدیک به آن گشته که آتش گردد یا هوا شود، چندان ثباتی در عرق نمی‌کرد، بلکه در اندک زمانی به تأثیر هوای محیط تمام آن هوا شده، از عرق بیرون می‌رفت.

اگر کسی گوید بنا بر آنچه تو گفتی باید که هر گاه روغن خالص را به آب بیامیزیم و در دیگ کرده، عرق بکشیم، عرق چرب نباشد مگر اندکی و بوی روغن و مزه روغن نداشته باشد. و ما به تجربه می‌دانیم که این عرق بود و مزه‌ی روغن دارد، هر چند چربی آن کم باشد. و معلوم است که تا اجزای لطیف روغن در

چیزی داخل نباشد، آن چیز مزه و بوی روغن نمی دهد و بنا بر آنچه تو گفتی می باید که اجزای روغن در عرق نباشد؛ زیرا که هر گاه اجزای لطیف روغن به حرارت آتش ریزه ریزه شود و به رفاقت بخار و دخان بالا رود، و در عرض راه پاره ای از آن اجزا آتش شود و پاره ی دیگر هوا گردد، اجزای روغن به حال خود باقی نمی ماند. پس اجزای روغن در عرق داخل نخواهد بود. جواب گوییم که ممکن است که مزه و بوی روغن از آن اندک چربی باشد که در این عرق ظاهر است و می تواند بود که پاره ای از اجزای روغن که در بخار و دخان به حال خود مانده است و نه آتش گشته و نه هوا داخل گردیده باشد در ترکیب این عرق، چنان که این عرق نیز مرکب القوی باشد و دو جزو داشته باشد، یکی اجزای ریزه ریزه روغن و دیگری اجزای ریزه ریزه مائیت. و صورت نوعی که در این عرق پدید آمده نگذارد که این دو جزو از هم جدا شوند و روغن در عرق ظاهر گردد. و این که این عرق، بو و مزه روغن می دهد، از این اجزای روغن باشد که در ترکیب عرق داخل است و ظاهر نیست. بنا بر این سخن، اگر کسی عرق از گوشت بکشد به اندازه ای از آتش که اتفاق افتاده باشد و آن عرق با آن که چرب نباشد مزه یا بوی روغن دهد، از همین جهت خواهد بود که مذکور شد، و اگر آمیزش جزو روغن در مرکب القوی نه آن قدر سست باشد که در اول تأثیر آتش جدا گردد از جزو دیگر، بلکه آن قدر استحکام داشته باشد که اجزا جدا نشوند مگر در آخروهای تأثیر آتش نزدیک به آن که بخار یا دخان عرق شده بچکند، در این صورت ناچار است از آن که روغن در عرق ظاهر باشد، مثل عرق گل که گلابست و همچنین عرق رازیانه و عرق دارچینی و مانند اینها، هر عرقی که روغن داشته باشد؛ زیرا که در وقت چکیدن عرق و ظاهر شدن روغن در او آن قدر حرارت باقی نمانده است که به تأثیر او این روغن بخار شود و به تحلیل رود، بلکه برودت در آن وقت غالب است که به سبب او بخار و دخان مزاج گرفته عرق شده، می چکند و از اینجاست که هر گاه گلاب روغن دار را در دیگ کنند و بار دیگر عرق بکشند، عرق این گلاب روغن نمی دارد، مگر بسیار کم.

گفته است شیخ ابوعلی بن سینا در فصل تبخیر و تدخین، در مقاله کون و فساد از فن طبیعیات شفا که تصعید روغن زیتون مشکل است؛ زیرا که لزوجت دارد و مشتعل می گردد. [بنگرید به: طبیعیات، ج ۲، ص ۱۶۹، ۲۲۹: فلان الحرارة رطبة، فهذا التأثير قد يشبه الطبخ، ولأنها لزجة لاتنفذ فی جوهر الشیء نفوذا یخلله ویلینه، یل یجمعه ویحصر رطوبته فی باطنه بشدید اللزوجة] بیان این سخن آن است که گوییم تصعید عبارت است از بالافروستادن اجزای لطیف چیزی به حرارت آتش از ظرفی که در پایین است تا فراهم آید و جمع شود در ظرف بالا چیزی لطیف که مزاج و خاصیت او شبیه باشد به مزاج و خاصیت آن چیز که در ظرف پایین است.

و این که شیخ گفته است که تصعید روغن زیتون مشکل است، این در وقتی است که روغن در ظرف پایین تنها باشد و چیز دیگر به آن آمیخته نباشد؛ زیرا که در این صورت هر گاه اجزای لطیف روغن به بالا رود و شعله ور گردد، چون این شعله آمیخته نیست مگر با دود، هر آینه دود در ظرف بالا می ماند و

شعله پراکنده می شود و بدر می رود؛ زیرا که در این صورت چیزی دیگر نیست که اجزای او با اجزای شعله بهم درآمیزد و شعله را نگه داری کند تا آن که مزاجی بگیرد و چیزی لطیف حاصل شود، و دودی که در ظرف بالا باقی مانده است اجزای لطیف چیزی که در ظرف پایین است نیست، بلکه اجزای کثیف سوخته شده ی آن چیز است، پس تصعید نخواهد بود.

و اما در وقتی که روغن در ظرف پایین تنها باشد، بلکه آمیخته باشد با چیز دیگر، در این وقت، دو صورت است. صورت اول آن است که این آمیختگی سست باشد، یعنی به اندک سببی روغن از آن چیز دیگر جدا گردد. در این صورت هر گاه آتش در زیر دیگ برافروزم، اجزای لطیف روغن مانند آن قسم که روغن در ظرف پایین تنها باشد، شعله ور می گردد و این شعله با اجزای لطیف آن چیز که به بخار بالا رفته است، آمیخته می شود، و به فعل و انفعالی که در میانه ی آنها واقع می شود مزاج می گیرد. پس در این صورت نیز آنچه به بالا رفته است تصعید روغن نیست؛ زیرا که اجزای لطیف روغن در بالا رفتن شعله شده است و چیزی از آن در آنچه به بالا رفته است از اجزای لطیف آن چیز دیگر که به روغن آمیخته بود، باقی نمانده است مگر آن که بسیار کم باقی مانده باشد؛ چنان که به حساب درنیاید. و سند این حرف ما سخن شیخ ابوعلی است در کتاب شفا، آنجا که گفته است تصعید روغن، یعنی اجزای لطیف روغن را به رفاقت بخار به بالا فرستادن دشوار است.

پس معلوم شد که تصعید روغن چنان که در بالا گفتیم، عبارت است از این که اجزای لطیف روغن به بالا رود و در آنجا به حال خود باقی بماند.

و در آنجا گفته است که هر گاه چیزی روغن داشته باشد، یعنی آمیزش روغن با آن چیز سست باشد و ما آن چیز را برای عرق کشیدن در دیگ اندازیم، اول بار اجزای لطیف آن چیز به بالا می رود و بعد از آن اجزای لطیف روغن، بی آنکه آمیخته باشد با چیز دیگر به بالا می رود. و از سخن شیخ ابوعلی که اول بار نقل کردیم معلوم می شود که هر گاه روغن تنها باشد شعله ور می گردد. پس از همه این سخنان شیخ ابوعلی چنین معلوم شد که روغن در این صورت تصعید نمی یابد؛ زیرا که تصعید روغن چنان که اشاره به آن شد، عبارت است از این که اجزای لطیف روغن به بالا رود، و در آنجا به حال خود باقی بماند، و چون در این صورت اجزای لطیف روغن بی آن که آمیخته باشد با اجزای دیگر به بالا رفته، ناچار شعله شده است. پس روغن به حال خود باقی نمانده است تا آن که در بالا جمع شود و تصعید روغن به فعل آید.

صورت دوم آن است که آمیختگی روغن با چیز دیگر مستحکم باشد و در این صورت اجزای لطیف روغن با اجزای لطیف آن چیز دیگر به رفاقت یکدیگر بالا می روند، و چون اجزای روغن تنها نیست، به حرارت آتش شعله ور نمی گردد.

و این صورت دو قسم است. قسم اول آن که آمیختگی با آن که مستحکم است اندک سستی نیز داشته

باشد؛ چنان چه اجزای لطیف روغن در آخرهای تأثیر حرارت از اجزای لطیف آن چیز دیگر جدا گردد، و هر گاه اجزای لطیف آن چیز دیگر به تأثیر برودت بیرونی عرق شود، اجزای لطیف روغن در عراق نمایان گردد، و در این قسم روغن تصعید یافته است؛ زیرا که اجزای لطیف روغن به حرارت آتش به رفاقت اجزای لطیف آن چیز دیگر به بالا رفته و شعله ور نگشته، و به جنس در عرق ظاهر گشته است، و از این جاست که عرقها که روغن دارند، مثل گلاب، روغن آنها در کمال حدت و تندی و لطافتست؛ زیرا که این روغن اجزای لطیف روغن است که به حرارت آتش تصعید یافته و به بالا رفته است. و سند این حرف ما سخن شیخ ابوعلی بن سینا است در کتاب شفا آنجا که گفته است که چیزهایی که در وقت عرق کشیدن به حرارت آتش به بالا نروند، هر گاه با چیز دیگر که به حرارت آتش بالا رود بهم آمیزیم و در یک دیگ کرده آتش برافروزم، همه به رفاقت هم بالا می روند و در ظرف بالائین جمع می گردند. و آنجا که گفته است که هر گاه چیزی قابل تصعید نباشد، اگر او را با چیز دیگر که قابل تصعید باشد، سرشته کنیم، چنان که مزاج بگیرند، همه به رفاقت هم بالا می روند. و چون خود گفته است که روغن آن چیزهاست که قابل تصعید نیست؛ زیرا که لزوجت دارد و مشتعل می گردد، از سخن او لازم می آید که هر گاه روغن با چیز دیگر آمیخته شود، چنان که آمیختگی آن قدری استحکام داشته باشد، قابل تصعید شود و به حرارت آتش بالا رود.

قسم دوم آن است که آمیختگی روغن با آن چیز دیگر در نهایت استحکام باشد، چنان که وقت عرق کشیدن در آخرهای تأثیر حرارت نیز جدا نگردد و در این قسم هر گاه اجزای لطیف آن چیز دیگر به تأثیر برودت بیرونی عرق شود، روغن در عرق ظاهر نخواهد بود، ممکن است که چنین عرقی را هر گاه بیاشامند و حرارت غریزی اندرون بدن در آن تأثیر کند، روغن از عرق در اندرون بدن جدا شود؛ زیرا که حرارت آتش پیش از این آمیختگی را اندکی سست کرده و هر گاه حرارت غریزی در آن تأثیر کند، سستی در آمیختگی آن بیشتر می شود، و هر گاه آمیختگی سست شود، ناچار روغن از عرق جدا خواهد شد، و خاصیتی که این روغن را باشد، در اندرون بدن به ظهور خواهد رسید.

و ملاحظه این سخنان شیخ ابوعلی بن سینا چنین معلوم می شود که ممکن است که هر گاه گوشت را با چیز دیگر که روغن را به خود جذب کند، خوب بکوبند و بگذارند تا مزاج بگیرد و خشک شود. بعد از آن عرق آن را بکشند. چنین عرقی روغن بسیار داشته باشد؛ زیرا که روغن گوشت در این صورت به آمیختگی تمام که باقی اجزا دارد، در اثنای بالا رفتن مشتعل نمی شود و ممکن است در آخرهای تأثیر حرارت از عرق جدا شود و در عرق نمایان گردد.

خاتمه

چون زیاد بر این سخن گفتن، کمی است در ادای تعظیم ولی نعمت سپاسی و زیادتی در پایه خود ناشناسی، قلم زبان در کام خویش، یعنی دوات الفت اندیش کشیده، در ظلمت این شب قدر جویای

آب حیوان، یعنی دعای این فرمانفرمای جهانیان گردید تا به این نسخه‌ی شافی کافی، هم حفظ صحت دین و دولت و هم ازاله‌ی مرض کفر و ذلت نموده باشد.

یارب، تا دعای ته دلی در خلوتخانه صمیم قلب هم آغوش شاهد اجابت است، جلوه این زیننده جاه و جلال در عرصه هستی هم دوش خرام شاهد دوام و بقا باد و لغزش قدم عدویش در مغاک مذلت و خواری هم نشین زوال و فنا،

به حرمت محمد و آلہ الذین هم اهل الاصطفاء و الارتضاء و صلی الله علیهم الی یوم الجزاء، و لعنث الله علی أعدائهم الذی هم الکفرة الاشقیاء، و الحمد لله علی اننا من اهل التولاء و التبراء.

چون زیادد برین سخن بخش کی است در ادای تعظیم و نعت
سپاسی و زیادتی در پاره خودمانش ناسی قلم زبان
کام خویش یعنی دوات الفت اندیش شیده و ظلمت
این شب قدر جو یابی آجب جان یعنی دعای این فرمان فرمای
جهانیان کردید تا باین سخن شانی کافی هم حفظ صحت و دولت
و هم ازاله مرض کفر و ذلت نموده باشد یارب تا دعای ته دلی
در خلوتخانه صمیم قلب هم آغوش شاهد اجابت جلوه
این زیننده جاه و جلال در عرصه هستی هم دوش خرام شاهد
دوام و بقا باد و لغزش قدم عدویش در مغاک مذلت و خواری
هم نشین زوال و فنا بجزمت محمد و آلہ الذین هم اهل الاصطفاء